

تأملی بر برخی از زوایای علم و دین

□ استاد محمد تقی جعفری



اشاره:

آنچه پس از این خواهد آمد، گزیده‌ها یا فرازهایی از دیدگاههای استاد در باب «علم و دین» است. این مطلب تماماً برگرفته از کتابی درباره علم و دین است، که استاد در حال اتمام آن هستند و بزودی آماده طبع می‌گردد. با سپاس فراوان از محضر ایشان که امکان استفاده از این اثر را برای قیسات فراهم ساختند.

۱. آیا ثبات و تحول در دین و علم را به یک معنی می‌توان در نظر گرفت؟

آلفرد نورث وایتهد در مقاله‌ای^۱ که باید گفت یکی از پرمحتوی‌ترین و مفیدترین مقالات است، هم برای دین و جنبه ثبات و متغییر قائل است و هم برای علم.

اجتماع این دو جنبه در دین و علم بدان جهت که متعلق هر یک جدا از دیگری است، موجب تضاد نمی‌گردد این دو بعد عبارتند از: ۱- اصول کلی و مبانی بنیادین دین و علم که حقایق ثابت می‌باشند. ۲- موارد و موضوعات و مصادیق و جلوه گاه‌های آن حقائق ثابت و کمیت و کیفیت برداشت از آنها، نخست باید یک تفاوت بسیار مهم را که میان دین و علم وجود دارد متذکر شویم. این تفاوت بدین‌تنوع است که ورود تحول و دگرگونی بر دین، به اعتبار تغییراتی است که در موضوعات و موارد و مصادیق احکام و تکالیف و حقوق دینی به وجود می‌آید، نه بر ماهیت عقاید و امور مزبوره (احکام و تکالیف و حقوق دینی). بعنوان مثال - پیش از دوران ظهور صنایع در جوامع بشری، اگر حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر

مثلاً برای نقل کالا یا برای حرکت‌های عبادی مانند رفتن به مکه بوسیلهٔ چارپایان تهیه آنها برای انجام حرکت لازم و واجب بود، پس از ظهور صنایع، حرکت با وسائل صنعتی واجب می‌گردد. همچنین است، طرق و وسائل کشاورزی و تجارت و انواع حکومت‌ها و مراحل تعلیم و تربیت و تحقق بخشیدن به عبادات و غیر ذلك. اصول ثابت و کلی در امور فوق، که ناشی از نیازهای ثابت بشری است، هرگز تغییر پیدا نمی‌کند، مانند حفظ حیات شایسته از انواع اختلالات، برقرار ساختن ارتباط با خدا بوسیلهٔ ارتباطات و ادامهٔ حیات بر مبنای اشتیاق به کمال که موجب اتصاف به تقوی (صیانت ذات از آلودگی‌ها و کثافات) می‌باشد. در صورتیکه تغییرات و تحولات، عارضی بر علوم، موجب دگرگونی خود علوم می‌گردد، زیرا هویت علم عبارتست از برداشت و کشف واقعیات عینی بوسیلهٔ حواس و فعالیت‌های مغزی و دستگاه‌های آزمایشی و استفاده از دیگر ابزار گسترش و تعمیق ارتباط با واقعیات. و بدیهی است که خود این برداشت و کشف و اثبات و نفی در مجرای تحولات قرار می‌گیرد. در صورتیکه هویت واقعی دین غیر از تکامل و پیشرفت در برداشت از منابع و مأخذ دین است. اگرچه وصول به دین بوسیلهٔ برداشت و شناخت آن از منابع و مأخذ آن می‌باشد.

پیش از بیان دو بعد هر يك از دو حقیقت فوق (دین و علم) این نکته را متذکر می‌شویم که ما در این مبحث الگوی اسلام را که جامع مذاهب ابراهیمی است در نظر می‌گیریم. این مذاهب عبارتند از: ۱- اسلام، ۲- مسیحیت، ۳- یهود، ۴- حجولی (زرشتت) ۵- صائیبون. و حتی آن ادیانی که در اصول کلی و مبنای ابراهیم خلیل علیه السلام اشتراک دارند. عمومی‌ترین و زیربنایی‌ترین اصول که همهٔ ادیان ابراهیمی به آن اعتراف و ایمان دارند، همانست که خداوند پیامبر اسلام را مکلف می‌سازد که همهٔ آن ادیان را برای اتفاق کلمه در آن اصول و عمل به آنها دعوت نماید. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَوْلِيَاءَ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّ تَوَلَّوْا فَعُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ [آل عمران آیه ۶۴]

(بگو ای اهل کتاب، بیایید کلمه‌ای را که بین ما و شما مساوی (مشترک) است بپذیریم [آن کلمه اینست

که] عبادت نکنیم مگر خدا را و شریکی برای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان در برابر خدا قرار ندهد و اگر آنان رویگردان شدند بگو شاهد باشید که ما مسلمانیم و قطعی است: حقائق را که بعنوان اصول ثابت دین مطرح خواهیم کرد بیشتر به اصل توحید و نفی پرستش غیر است که بعد ثابت دین است.

وجود خدا و یگانگی او و نفی پرستش جز او:

۱-۱-۱- اصول کلی و مبنای ثابت دین:

وجود خدا مستلزم این اصول کلی است:

۱-۱-۱- خداوند سبحان که کامل و بی‌نیاز و عالم و توانا و حکیم مطلق است، جهان هستی را بر مبنای حکمت و هدف خیر آفریده است.

۱-۱-۲- زندگی نوع انسانی که از موقعیت و هویت بسیار با اهمیتی برخوردار است، بدون هدفی که او باید بوسیلهٔ تعلیم و تربیت و تکاپوی صحیح به آن برسد. امکان‌پذیر نیست. نفی هدف عالی از زندگی بشر مساوی با اسقاط همهٔ اصول و ارزشهای انسانی و مستلزم نفی حکمت و عنایت خداوندی می‌باشد.

۱-۱-۳- بشر از دو راه می‌تواند خدا را بشناسد. راه برونی که همان جهان‌هستی عینی است. مشاهدهٔ قانونمندی آن و شگفت‌انگیزی جهان [که دارای منشاء متعددی باشد، مانند حرکت ماده و انتخاب راه خاص برای حرکت و بروز پدیدهٔ زندگی از همین ماده] و مشاهدهٔ ملکوت جهان که با يك تفکر عالی برای هر انسانی امکان‌پذیر است و راه درونی که عبارتست از فطرت ناب و شهود روشن او. امتیازی که راه درونی بر راه برونی دارد اینست که این راه تجلی خدا را نیز در درون آدمی عملی می‌سازد.

۱-۱-۴- معاد و ابدیت که بدون شناخت و پذیرش آن هیچ اصل و ارزشی برای انسان قابل اثبات نمی‌باشد. بلکه همهٔ فداکاریها و تحمّل سخت‌ترین مشقت‌ها در راه اصلاح فرد و جامعه که بر مبنای ارزش انجام می‌گیرد، به جز حماقت هیچ تفسیر و تحلیلی نمی‌تواند داشته باشد.

۱-۱-۵- برای قرار گرفتن در جاذبهٔ کمال مطلق، انجام عبادات، ضرورت دارد اگرچه هر يك از ادیان دربارهٔ کمیت و کیفیت این عبادات با یکدیگر اختلاف دارند. هیچ پدیده‌ای مانند عبادات، از فلسفه‌ای

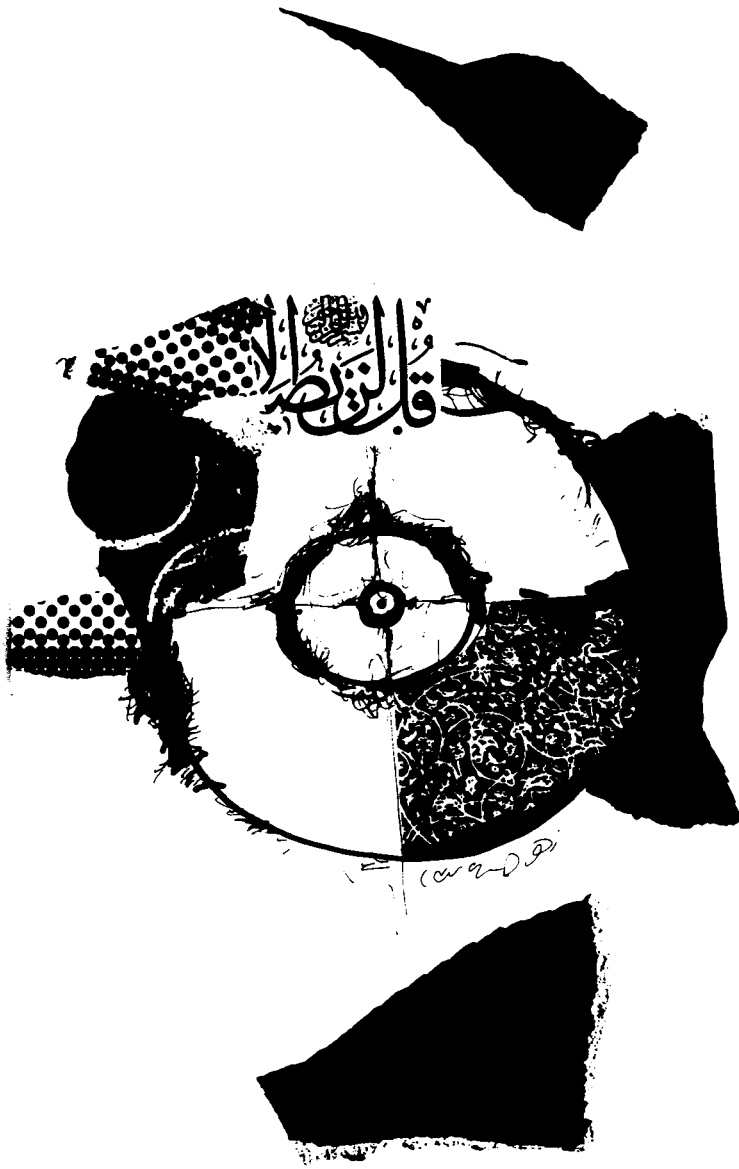
حیاتبخش که قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق است برخوردار نیست.

۶-۱-۱- انسانها برای انجام کارهای خیر موظف و مکلف می‌باشند و ملاک کارهای خیر، سعادت مادی و معنوی مردم است.

۷-۱-۱- انسانها همانگونه که باید حقوق افراد و گروههای جامعه و مدیریت‌های صحیح را مراعات کنند، باید حقوق جانهای خویشان را نیز با کمال اهمیت ایفا نمایند بنابراین همانگونه که نمی‌توانند ضرری به انسانهای دیگر چه در بعد مادی و چه در بعد معنوی وارد آورند بر ابعاد مادی و معنوی خویشان نیز نمی‌توانند آسیبی وارد بسازند همانگونه که نمی‌توانند دست به خودکشی بزنند و یا کراهت و شرف خود را مورد اهانت قرار بدهند و یا مرتکب گناه بشوند.

۸-۱-۱- از آنجا که حرکت بر مبنای قسط و عدالت و انصاف، همواره مواجهه به خودخواهی و سلطه‌گری قدرتمندان و لذت‌گرایان و شهوت‌پرستان بوده و بدون الزام خداوندی، هیچ ضمانتی برای انجام آنها توسط بشر دیده نمی‌شود، و نیز بدانجهت که انسانها بر همه مصالح و مفاسد واقعی شان عالم نیستند و چون فقط انتساب واقعی حقوق و قوانین به خدا است که بشر را در راه تکامل و سعادت مطلوب او قرار می‌دهد، لذا دین برای معنی بخشیدن بر همه امور مذبوره از طرف خدا، همه آنها را آبیاری می‌نماید. مطلب ذیل را که ژان ژاک روسو مطرح نموده است بیان حقیقت جاودانی است که سرشت جسمانی و روحانی آدمیان اقتضاء می‌کند. او می‌گوید: «برای کشف بهترین قوانین که به درد ملت‌ها بخورد، يك عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند [آلوده به آن نشود] با طبیعت هیچ رابطه‌ای نداشته باشد [از آلودگی به آن احتراز کند] ولی آنرا کاملاً بشناسد. سعادت او مربوط به ما نباشد، ولی حاضر شود به سعادت ما کمک کند... بنابراین آنچه گفته شد، فقط خدایان می‌توانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند.^۲ البته منظور روسو از «خدایان» انبیاء یا هر انسانی است که جنبه الهی داشته باشد.

۹-۱-۱- دین هرگز نمی‌تواند به تنظیم زندگی اجتماعی افراد قناعت کند، اگر چه یکی از فوائد مهم آن



است. نظام صحیح زندگی اجتماعی بوسیله حقوق و قوانین یکی از با اهمیت‌ترین عوامل آماده کردن جامعه برای بهره‌برداری از دین است.

۱۰-۱-۱- انبیای عظام و اوصای آنان علیهم السلام جمیعاً و جانشینان راستین آنان، دومقام و منصب الهی دارند. الف: تبلیغ احکام و تکالیف و حقوق از طرف خداوند بوسیله وحی که کار انبیاء است. ب: نظارت و مدیریت جامعه همانگونه که جوامع انقلابی در هر حال برای حفظ انقلاب از فساد و اخلال، رهبر بزرگی لازم دارند، همچنان جامعه دینی، برای حفظ اصول و مبانی احکام و تکالیف و حقوق و اخلاق پیشرو جامعه، همواره نیاز به رهبری فوق مدیریت‌های اجتماعی دارد که به جهت دارا بودن شرایط رهبری الهی دستوراتش پذیرفته شود.

۱۱-۱-۱- بیان و اجرای شایستگی‌ها قضایای اخلاقی نامیده می‌شوند. تکیه‌گاه اخلاق در دین، مشیت و حکمت خداوند است. برخلاف برخی مکاتب اجتماعی و فلسفی که محسوبیت آنها را طبیعی و قراردادی تلقی می‌کنند.

۲-۱- امور متغییر دین که در مجرای تحول قرار می‌گیرند. موضوعات، موارد و مصادیقی هستند که جلوه‌گاه‌های تمامی حقایق ثابت بوده که مستند به نیازهای اصیل و ثابت انسانی هستند. با يك نظر کامل‌تر باید بگوئیم که دین اسلام در تطبیق زندگی با امور فوق (موضوعات) جز در موارد عبادات مانند نماز و روزه و امثال آن، پیرو می‌باشد، یعنی آنچه که معلول گسترش معلومات و تصرفات بشر در عالم طبیعت است و در آماده کردن مسائل زندگی سالم (حیات معقول) و کیفیت آن دخالت می‌نماید. دین اسلام بهره‌برداری از آنها را تجویز و در صورت قوام زندگی به وسیله آنها لازم و واجب می‌داند. مانند بهره‌برداری از انواع معالجات طبی، آموزشگاه‌ها از دبستان گرفته تا دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها و وسائل نقل و انتقال دستگاه‌های صنعتی که محصول آنها، برای حیات سالم بشر ضروری و مفید است. و درباره آن محصولاتی که به ضرر مادی و معنوی تمام می‌شود، مانند مواد مهلك و مخدر و هرگونه ضرر و اضرار دیگر، دین نه تنها به آنها نظر مساعد ندارد، بلکه برای ریشه کن کردن آنها مبارزه جدی می‌نماید.

۳-۱- اصول کلی و مبانی ثابت علم-

قطعی است که پدیده علم نیز مانند دین، دارای يك عده اصول کلی و زیربنایی است که ثابت بوده و تحول و دگرگونی در ذات آنها راه نمی‌یابد. مانند:

۱-۳-۱- پیروی قضیه علمی از حواس طبیعی سالم، تا آنجا که لازم است

۲-۳-۱- کاربرد حواس. حواس بشری بجهت محدودیت و مشخصات و شرایط فعالیت آنها، تنها حقیقتی را ارائه می‌دهد که در حیطه آنها قرار گرفته و بنابر مختصات و شرایطی که مثلاً برای دیدن یا شنیدن لازم است. (مانند مقدار فاصله و کیفیت اولیه و مانند آن اقتضاء دارد) نتیجه می‌دهد و بدین جهت است که نمی‌توان گفت: واقعیت فی نفسه (شیء برای خود) بوسیله علوم قابل شناخت است. عده‌ای می‌گویند: درست است که ما نمی‌توانیم بوسیله حواس طبیعی که متأثر از مختصات ساختمانی و موضع گیرهای زمانی و فضائی و مکانی و غیر ذلك است به «اشیاء برای خود» علم واقعی پیدا کنیم، ولی این همه وسائل و ابزار با اهمیت و دقیق که برای گسترش و عمیق ساختن علوم بشری مانند میکروسکوپ و تلسکوپ و غیره، به وسیله بشر ساخته شده است، می‌توانند ارتباط ما را با واقعیات برقرار کنند. پاسخ این توهم چنین است که اگر چه این وسائل و ابزار کمک‌های بسیار مهمی در تماس ما با واقعیات به ما می‌کنند، ولی از دیدگاه نهایی علم، همین ابزار و آلات اگر هم صدها برابر دقیق‌تر از وضع فعلی پیشرفت کنند، باز واقعیت‌ها را آنچنانکه هستند به ما نشان نخواهند داد، زیرا وسیله هر چه باشد، بالاخره يك حقیقت و جریانی است که برای وجود خود مختصاتی دارد که اگر آنها را از دست بدهد معدوم می‌شود، چه رسد به اینکه واقعیتی را برای ما ارائه بدهد. در این سخن لائوتسه چینی که نیلزبور [یکی از بزرگترین فیزیکدانان قرن، آنرا نقل کرده است، دقت فرماید: «ما در نمایشنامه بزرگ وجود، هم بازیگریم و هم تماشاگر»

بهمین جهت است که بزرگان فلسفه شرق و خصوصاً فلاسفه اسلامی اتفاق نظر دارند که ما توانایی شناخت حقیقی (شناخت با حد تام را) نداریم، کار ما انسانها شناخت اشیاء با اخص مختصات آنها است. صدر المتألهین شیرازی با کمال صراحت در تعریف فلسفه

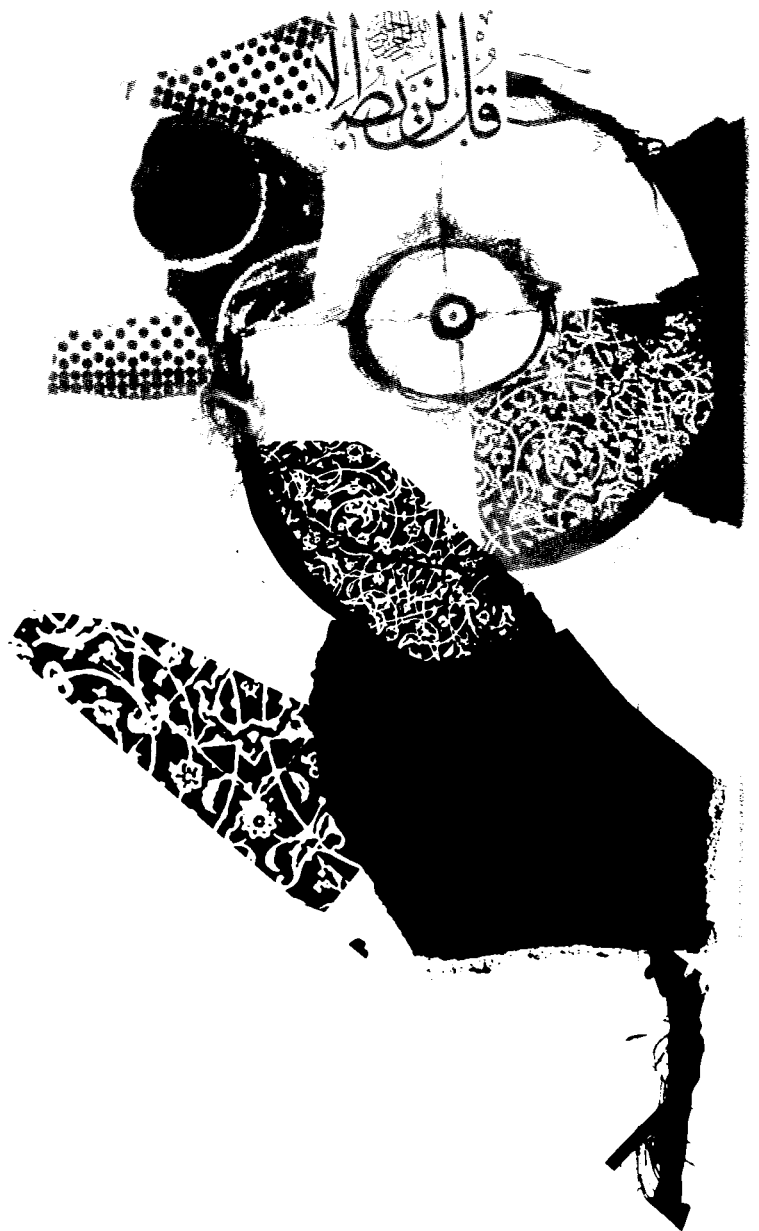
می گوید: «علم به حقائق موجودات است به قدر طاق
بشری.»

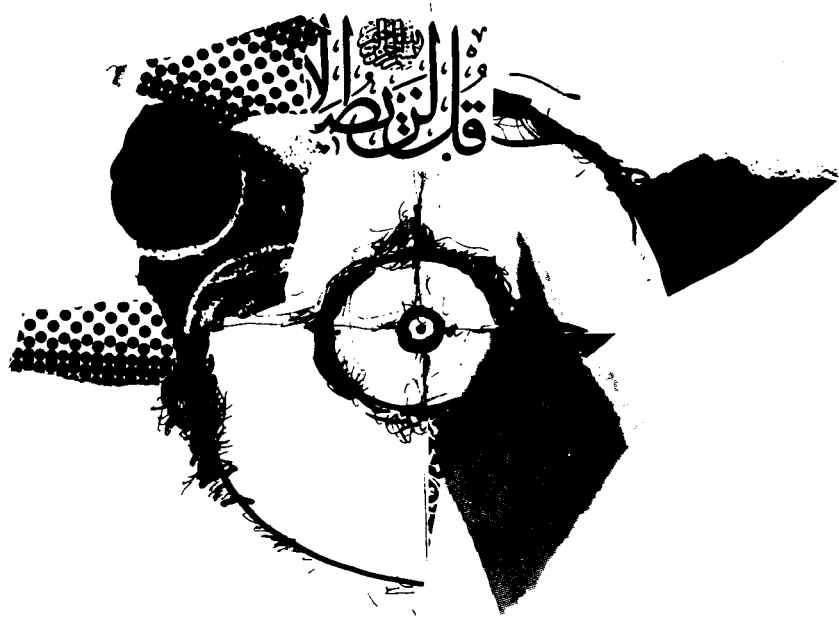
۳-۳-۱- جهان هستی که علم درصدد شناخت آن
است، واقعیت عینی دارد و ساخته ذهن ما نیست.

۳-۳-۴- جهان هستی قانونمند است و کار اساسی
علم کشف همین قوانین است.

۳-۳-۵- علوم غیر انسانی که شامل انواع
شناختهای طبیعت و کشف و ساخت و تنظیم صنایع
می باشد، با قطع نظر از اصل کلی شماره (۲) [که ارتباط
علمی یا واقعیات محض را امکان پذیر می داند] هیچ گونه
اراده و علاقه و اشتیاق انسانی در آنها تأثیری ندارد، مگر
از راه فعالیت های فوق طبیعی که به جهت عوامل خاص
آنها استثنائی محسوب می شوند، مانند دعاها و اگر چه
چگونگی ارتباط علمی با اشیاء بستگی به هدف گیری و
اراده و علاقه انسانها دارد. بعنوان مثال: در عالم طبیعت
که نیروهای بسیار با اهمیتی وجود دارد و بشر نمی تواند از
طرق علمی آن نیروها را بشناسد و آنها را برای تحقق
بخشیدن خواسته های خود مورد استفاده قرار بدهد. اما
اینکه کاربرد این نیروها برای تنظیم و اصلاح زندگی بشر
منظور شود یا برای نابود کردن او، این انتخاب به عهده
خود انسان است که متأسفانه درباره این انتخاب که بشر
از خود نشان می دهد، هیچ خردمند انسانشناس بدون
سرافکنندگی نمی تواند سخنی بگوید. البته معلوم است که
خود علم به معنای حرفه ای آن که از ارزشها بریده می شود
در قلمرو طبیعت و صنایع هرگز گوشش ناله های
انسانهای آغشته به خون در شهرها و بیابانها و پایمال
شدن حقوق ناتوانان را نمی شنود. آیا غیر از اینست که
رسیدگی به حقایق ارزشی باید مورد توجه عالم قرار
بگیرد. این حقیقتی است که از دیدگاه ما اثبات شده
است.

۳-۳-۶- حرکت علمی و اینکه این حرکت در ذات
انسان است و بدون آن، نه تنها توقف حتمی است، بلکه
لازمه اش برگشت به فقهراست، حقیقتی است بی نیاز از
اثبات، ولی آنچه که بسیار اهمیت دارد، اینست که
بهره برداری از واقعیات کشف شده بایستی با مدیریت
انسانهای عالم و خردمند و دارای وجدان انسانی و
تقوای علمی و معتقد و مؤمن به مسئولیت جانهای
آدمیان، انجام بگیرد و بدون این مدیریت خودکشی





تدریجی همان نتیجه حتمی است که دانشمندان بزرگ دنیا در کنفرانس وانگ اور کانادا پیش‌بینی کرده‌اند.

۱-۴ تغییر و تحول علوم در گذرگاه زمان

هیچ‌کس نمی‌تواند در این قضیه تردید کند که دانشمندان به مقتضای شرایط، عوامل زندگیشان و به جهت اختلاف زیاد معلومات موجود بر زمانشان و به لحاظ اختیاری نبودن اغلب اکتشافاتی که تا حال صورت گرفته است، و بر مبنای هدف‌گیریهای معین با سطوح و ابعاد و اجزای دو قلمرو طبیعت و انسان و با فرض باز بودن نظام (سیستم) هر دو قلمرو، با ارتباطات متحول و در معرض تغییر سر و کار دارند. در اینجا سخن یکی از بزرگترین شخصیت‌های علوم در این قرن را متذکر می‌شویم. این شخصیت، آلفرد نورث وایتهد است که اغلب دانشمندان و فضلاء با مقام علمی و فلسفی وی آشنایی دارند. او می‌گوید: «علم، از کلام هم متحول‌تر است، هیچ دانشمندی نمی‌تواند نظریات گالیله و نیوتن یا حتی نظریات علمی ده سال پیش را بی‌حک و اصلاح بپذیرد»^۳. بنابراین، اختلاف برداشتها از منابع دینی را نباید دلیل تزلزل یا عدم ثبات اصول واقعیات کلی و آنچه که مستند به نیازهای ثابت انسانی است، در نظر گرفت. اضافه کنید به دین و علم، عقل و فعالیت‌های آنرا که با داشتن اصول بدیهی و قضایای بالضروره راست و صحیح، در موارد بهره‌برداری از عقل کمتر استدلال‌ات عقلی داریم که از دیدگاه همه صاحب‌نظران مختلف مورد قبول باشد.

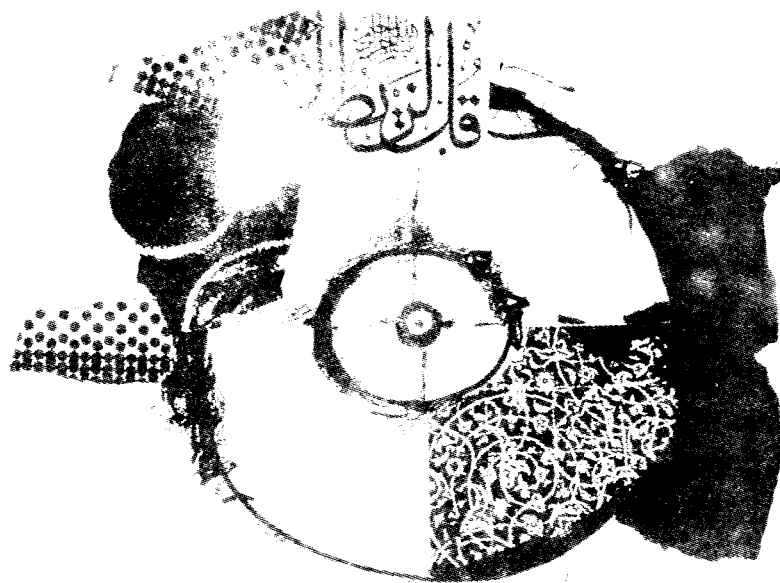
۲. مطالب علمی و فلسفی بدون پذیرش واقعیات فوق طبیعت محسوس و قابل مشاهده، از شناساندن حقایق اشیاء ناتوان است

یکی از آن مباحث بسیار با اهمیت در قلمرو علم، همین قضیه است که مطالب علمی بدون پذیرش و شناخت واقعیات فوق طبیعت محسوس و قابل مشاهده عینی، از شناساندن حقایق اشیاء (که اشتیاق به شناخت آنها در درون انسانها جدی است)، ناتوان است. دلائل این ناتوانی متعدد است:

۱-۲- دخالت قطعی عوامل درک در «شیء ادراک شده» خواه خود حواس طبیعی انسانی باشد و خواه ابزارها و دستگاههای بسیار بسیار پیشرفته برای گسترش و دقت بیشتر برای شناخت واقعیات عالم هستی مانند تلسکوپ‌ها و میکروسکوپهای کاملاً پیشرفته.

۲-۲- هدف‌گیریهای انسان محقق و صاحب‌نظر که قطعاً بُعد یا ابعادی از اشیاء را برای شناسایی تعقیب می‌نماید.

۳-۲- ارتباط همه موجودات با یکدیگر که لازمه‌اش این است که اگر یک مجهول میان آنها وجود داشته باشد کافی است که علم به آنها را غیرممکن نماید. مجموع دو عامل یا دو دلیل اول و دوم است که باعث شده، این جمله جاودانی که «ما در نمایشنامه بزرگ وجود هم بازیگریم هم تماشاچی» از زمان لائوتسه فیلسوف چینی، به اینطرف، صحیح‌ترین اصل درباره معرفت شناخته



شود.

۲-۴- فیلسوفان گذشته خواه اشراقیون و خواه مشائیون اعتراف کرده‌اند که ما هرگز اشیاء را با فصل حقیقی آنها نمی‌شناسیم بلکه معرفت ما محصول فصلها و جنسهای منطقی که امتیازات خاص اشیاء از یکدیگر هستند می‌باشد.

۲-۵- می‌توان گفت: همه صاحب‌نظران ژرف‌نگر در جهان‌بینی، در آن هنگامه که متوجه این بعد از واقعیات می‌شوند. اعتراف مزبور را با کمال خردمندی و تواضع علمی ابراز می‌دارند.

۳. نمونه‌ای اندک از مسائلی که با تلاش جلدی و فلسفه‌های باصطلاح علمی برای کشف آنها هنوز به مجهول بودن خود ادامه می‌دهند

(در ذیل عنوان فوق استاد دویت سؤال مطرح کرده‌اند مبنی بر اینکه علم از پاسخ دادن به این پرسشها عاجز و ناتوان است. در اینجا به برخی از آن پرسشهای دویت‌گانه اشاره می‌کنیم).

۳-۱- ماده چیست؟ [ماده به معنای مطلق آن که برای بعضی‌ها جان‌نشین حقائق عالی هستی تلقی می‌گردد.] به عناصر و پدیده‌های طبیعی جزئی که با موضع‌گیریها و هدف‌گیریهای مشخص تعریف می‌شوند.

۳-۲. حرکت چیست؟

۳-۳. قوه (نیرو) چیست و اقسام آن کدام است؟

۳-۴. آیا انواع حرکت منحصر در همان است که

علوم پایه و دیگر دانشهای تحقیقی از آنها بهره‌برداری می‌کنند؟

۳-۵. ارتباط این دو حقیقت (ماده و حرکت) چیست؟

۳-۶. ماده چرا حرکت می‌کند؟

۳-۷. ماده چرا این حرکت را پیش گرفته است؟

۳-۸. آیا با فرض باز بودن نظام (سیستم) کیهانی، می‌توان گفت: همین حرکت در همین مسیر ابدی است؟ به چه دلیل؟

۳-۹. آیا انقسام وجود یا موجود به عینی و ذهنی بر مبنای حصر عقلانی است؟

۳-۱۰. مرز حقیقی «من» و «جز من» در جهان فیزیک مشخص گشته است یا این مرز قراردادی است همانگونه که بعضی از صاحب‌نظران درباره ذات بنیادین طبیعت در کیهان معتقد شده‌اند؟

۳-۱۱. بدان جهت که معرفت و علم ما محصول «من و عوامل درک» از یکطرف و «جز من و شرایط شیء درک شده (شیء برای خود)» از طرف دیگر می‌باشد. بنابراین، ادعای آن گروه از متفکران که می‌پندارند ذهن واقعیات عینی را بدون تصرف از ناحیه عوامل درک و شرایط شیء درک شده، در خود منعکس می‌کند، به کدامین دلیل علمی تکیه می‌کنند؟

مگر چنین نیست که بقول لائوتسه فیلسوف چینی بنا به نقل نیلز بور دانمارکی:

«ما در نمایشنامه بزرگ وجود هم بازیگریم و هم

تماشاگر؟

۳-۱۲. آیا مرز بین «من» و «جز من» در علم و معرفت، مطلق است یا نسبی؟ و بر فرض نسبی بودن آن، عامل نسبیت چیست؟ آیا معلومات ما و کمیت و کیفیت آنها است؟ آیا تنها موضع گیری‌های عامل درک‌کننده است یا عامل نسبیت دریافت شده‌ها و اصول پیش ساخته ذهنی یا روانی ما است؟

۳-۱۳. تفاوت تجدید زیبایی‌ها برای دریافت ماهیت زیبایی و تجدید افراد و مصادیق آنها با دریافت مفهوم کلی مانند انسان، خط مستقیم چیست؟

۳-۱۴. آیا تجدید مطلق در زیبایی و مفاهیم کلی امکان‌پذیر است و مفاد نظریه برکلی در این مسئله چیست؟

۳-۱۵. تعریف ماهیت عدد مانند ۲ و ۷ و ۱۰۰ و... (و نه محدود و نه شکل کتابتی و تلفظ آن) چیست؟
۳-۱۶. تفسیر حقیقی و قانع‌کننده درباره اکتشافات و الهامات چیست؟

۳-۱۷. هنر چیست؟
۳-۱۸. آیا اکتشافات علمی، صنعتی، هنری و نوبی‌های فلسفی و جهان‌بینی یک نوع پدیده است؟ پدیده‌های فوق چه مقدار از آگاهی و آزادیها برخوردار بوده‌اند؟

۳-۱۹. نبوغ چیست و انواع آن کدام است؟
۳-۲۰. آن عامل فعال که مفاهیم و قضایا را با انواع مختلف در مغز به جریان می‌اندازد، چیست؟ مانند قضایای تخیلی محض، تسلسل قضایا و مفاهیم بطور تداعی معانی و قضایای استنتاجی مربوط که تفکر و تعقل نامیده می‌شود.

۳-۲۱. آن عامل که برای بخاطر آوردن یک موضوع یا قضیه‌ای فراموش شده به فعالیت می‌افتد چیست؟
۳-۲۲. تعریف ماهیت تفکر و انواع آن و فرق مابین تفکر و تعقل چیست؟

۳-۲۳. آیا شناخت انسان بدون در نظر داشتن استعدادها و اعمال ارزشی او یک شناخت کامل است؟ این سؤال از اینجا ناشی می‌شود که کسی که می‌داند انسان دارای استعداد عدالت و خدمت به هم‌نوع خود می‌باشد، انسان را بهتر از کسی می‌شناسد که اطلاعی از

این استعداد در انسان ندارد.

۳-۲۴. تأثیر شناخت انسان با در نظر داشتن استعدادها و فعالیت‌های ارزشی او در حرکت تکاملی او چیست؟

۳-۲۵. عامل محرک تاریخ چیست؟ و آیا حتماً باید این عامل یک حقیقت باشد؟

۳-۲۶. آیا دریافت ذهنی بی‌نهایت، یک دریافت درباره کمیت است یا خود یک کیفیت است؟

۳-۲۷. آیا دریافت ذهنی بی‌نهایت، مفهومی است یا مصداقی واقعی؟

۳-۲۸. وصول به اصول و مبانی هستی از طریق درک قانونمندی آن، آسانتر و مستقیم‌تر است یا از طریق درک زیبایی و شکوه آن؟

۳-۲۹. طرق و وسائل تحول انسانها از صیانت ذات طبیعی به صیانت ذات ایده‌آلی و سپس به صیانت ذات تکاملی چیست؟

۳-۳۰. راه‌حل هماهنگ ساختن دو نظریه بی‌نهایت بودن جهان و یا منتهای بودن آن چیست؟

۳-۳۱. انقلابات روانی ناگهانی و آثار حیرت‌انگیز آنها چه در مسیر خیرات و چه در مسیر شرور، چگونه قابل توجیه است؟

۳-۳۲. حقیقت احساس برین درباره تکلیف به دین چیست؟

۳-۳۳. راه مهار کردن فعالیت‌های مغزی بعضی از انسانها که مانند کوه‌های آتشفشان نباشد، چگونه است؟

۴. دخالت و تأثیر اصول و دریافتهای پیش ساخته در نتیجه گیریهای علمی و فلسفی

اگرچه قدرت تجدید اندیشه‌ها و تحقیقات از قضایای پیش ساخته و دریافت شده‌های پذیرفته شده قبلی، با نظر به قدرت شخصیت متفکر امکان‌پذیر است، ولی باید توجه داشت که آن قدرتی که بتواند از نفوذ قضایا و دریافتهای پیش ساخته جلوگیری و یا آنها را پس از نفوذ در مغز و روان، نادیده بگیرد و یا اصلاً آنها را بکلی از ریشه، برکند بطوریکه متفکر درباره آنها حالت بیطرفی پیدا کند. در کمتر اشخاصی پیدا می‌شود این نفوذ و گسترش ریشه گاهی بقدری مستحکم می‌گردد که حالت

طبیعت نوری پیدا می‌کند که راهنمایی‌های آن برای متفکر مانند راهنمایی‌های اصول بدیهی تلقی می‌شود و نفوذ آن در معلومات متفکر مانند نفوذ آب در ریشه و تنه و ساقه و شاخه و شکوفه و غنچه و گل و میوه درخت می‌گردد.

نفوذ و جریان اصول و دریافت شده‌های پیش ساخته در علوم انسانی هم فراوانتر از علوم طبیعی است و هم مؤثرتر؛ با اینحال، در هر دو قلمرو از علوم (علوم طبیعی و علوم انسانی) نفوذ و جریان مزبور وجود دارد.

بطور کلی این اصول و دریافت شده‌های پیش ساخته به چهار قسم عمده تقسیم می‌گردند: (استاد جعفری در مکتوب خود، به تفصیل در باب هریک از این اقسام چهارگانه بحث کرده‌اند اما در این جا برای رعایت اختصار ما فقط به خود آن اصول و مثالهای آن اشاره می‌کنیم).

قسم یکم - اصول و دریافت شده‌های صحیح و اثبات شده که از ناحیه علوم، فلسفه‌ها و قضایای بدیهی یا قضایای بالضروره است. مانند اینکه، صدق و عدالت از امور ضروری برای تحقق بخشیدن به «حیات معقول» در زندگی اجتماعی است.

قسم دوم - اصول و دریافت شده‌های باطل و غیر قابل اثبات بوسیله دلایل قابل قبول مانند اینکه، «در قلمرو حیات، همواره قدرت برنده است».

قسم سوم - اصول و دریافت شده‌هایی که نه صحت آنها اثبات شده است مانند اینکه اجسام طبیعی قابل قسمت تابی نهایت است.

قسمت چهارم - قضایای است که دارای دو جنبه صحیح و باطل می‌باشند مانند اصل قدرت.

۵. اصول و دریافت شده‌های پیش ساخته حتی در نتیجه گیریهای علوم طبیعی و معارف فلسفی نیز می‌تواند تأثیر بگذارد.

اصول و دریافت شده‌های پیش ساخته در علوم انسانی (که اکثر قضایای بنیادین آن، از آنچه که در وجود خود انسان تعبیه شده است، نتیجه گیری می‌شود)، بیشتر امکان دارد تا در علوم طبیعی، زیرا تجدید مغزی و روانی انسان، درباره واقیاتی که در درون انسان قرار دارد، مانند قدرت طلبی، خودخواهی، جبران ضعف دریافت زیبایی و تمایل به آن، سودجویی، لذت خواهی، پیروزی در

رقابت‌ها، طلب شادیهها و نفرت از اندوهها و غیرذلك، کاریست مشکل که نیازمند قدرت و سلامت شخصیت می‌باشد.

به همین جهت است که می‌توان گفت یکی از علل بسیار مهم عقب افتادگی یا رکود علوم انسانی همین ناتوانی اکثر افراد از تجدید مغزی و روانی از اصول پیش ساخته است، که از عواملی مانند نژادپرستی محیط زیست عوامل فرهنگی ریشه دار و از قضایای پذیرفته شده کلی؛ (چه دریافت‌های کلی که از مبانی علوم و معارف بوده باشد و چه از دریافت شده‌های هنری و فلسفی و عقیدتی) ناشی می‌گردد.

پی‌نوشتها:

- ۱- فصلنامه نامه فرهنگ سال اول شماره سوم
- ۲- قرارداد اجتماعی - ژان ژاک روسو ترجمه غلامحسین زیرک زاده ص ۸۱ چاپ سوم
- ۳- فصلنامه نامه فرهنگ، سال اول، شماره ۳، صفحه ۲۱، مقاله واپسند درباره دین و علم